

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش محقق خوئی ذیل حدیث شرط بود. حدیث شرط روایتی است که در مرویات مختلف با تعابیر مختلف از اهل بیت علیهم السلام مطرح شده است که "المؤمنون/المسلمون عند شروطهم". عرض شد که در این حدیث شرط، سوال اولی که شیخ مطرح فرموده است این است که شرط یعنی چه؟ سوال دومی هم که مطرح کرده و مختلف هم جواب داده است این است که شرط شامل شروط ضمنی می شود یا ابتدائی ها را هم می گیرد؟ پاسخی که به سوال اول داده بودند واضح بود و می گفتند که شرط به معنای الزام و التزام است. از صاحب قاموس و لغت نقل فرمودند که شرط یعنی الزام و التزام. بعد سوال دوم را طرح کردند و پرسیدند که این شرط، الزام از سوی ملزم و التزام از سوی پذیرنده ی این الزام است؛ ولی آیا در ضمن است؟ مثل این که من بخواهم کتابی را به شما بفروشم و در ضمن شما را الزام کنم به این که لباس من را هم بدوزید. می گویم به شرطی این کتاب را می فروشم که لباس من را هم بدوزید. من ملزم هستم و شما هم ملتزم هستید و قبول می کنید. معامله ی بیع انجام می شود منتهی این بیع یک شرطی ضمن عقدش دارد که به آن الزام از سوی بائع و التزام از سوی مشتری می گوئیم. این خیلی واضح است. معنای شرط، الزام و التزام می شود. بحث

دوم این بود که یک عده مثل صاحب قاموس گفته اند این الزام و التزام فقط در بیع و نحو بیع معنا می دهد یعنی آن را ضمنی دیده اند. گفتیم جناب شیخ این مطلب را در سه جا از مکاسب رسیدگی کرده است. یک جا گفته است این الزام و التزام مختص به ضمنی ها نیست. این بحث را در لزوم معاطاة انجام داده اند و گفته اند شرط اطلاق دارد. چه ضمنی باشد مثل همین مثال فروش کتاب و چه استقلالی باشد مثل همین که بخواهم چیزی را بفروشم؛ خود این "بفروشم" الزام است و این که شما بخواهید "بخرید" التزام است. می خواهم محل نزاع را خوب تصور بفرمایید. این فروختن الزام است و آن خریدن هم التزام می شود. شیخ فرموده است الزام و التزام اطلاق دارد و ابتدائی را هم می گیرد مثل بیع، مثل نکاح، مثل عهد و وعد. در اول خیارات گفته اند ظاهر الزام و التزام ضمنی است. در رساله ی شروطشان در قبل از بحث خیار تخلف شرط، که خواسته است بحث شرط بکند، آن جا هم شرط را اعم کرده است و برای آن اطلاقی قائل شده است. لذا یک مساله ی روشن در حرف شیخ هست که الزام و التزام یعنی شرط و یک ابهامی در حرف شیخ هست که این الزام و التزام را یک جا فرموده است نسبت به ضمنی و استقلالی اطلاق دارد و یک جا هم فرموده است که فقط ضمنی را می گیرد.

درباره ی فرمایش محقق خوئی هم عرض کردیم که مقداری ابهام دارد. آن ابهام این است که ایشان قائل به این هستند که معنای شرط، ربط است نه الزام و التزام! یعنی در مقام اول که شیخ گفت شرط یعنی الزام و التزام، ایشان - محقق خوئی - نهایتاً می خواهند بگویند که شرط یعنی ربط. این حرف ایشان روشن است. ایشان هم به تبع شیخ این بحث را سه جا رسیدگی کرده است. یک بار در همان

بحث لزوم معاطاة، یک بار هم در بحث خیارات و یک بار هم در رساله ی شروط؛ ماحصل فرمایش محقق خوئی این است که شرط به معنای ربط است. بعد هم می گوید لذا هیچ تفاوتی نمی کند که بگویم شرط یک بار به معنای الزام و التزام است و در آن اشتقاق امکان دارد و یک بار بگویم که عرفاً شرط آن است که از عدمش عدم مشروط در می آید اما از وجود آن وجود مشروط در نمی آید. بعد اعمش کنم از شرط و مقتضی. خیر! ما - محقق خوئی - چنین اشتراک لفظی را هم قبول نداریم. می گوید شرط یعنی ربط. در هر دو قسمی که شیخ در رساله ی شروط، شرط را معنا کرد، شرط به معنای ربط است. لذا هر دو تا ربط است. وقتی در علم معقول شرط می گویند منظورشان ربط است. در علم اصول شرط می گویند منظورشان ربط است. در عرف وقتی شرط می گویند به معنای ربط است. لذا فرمایش خیلی روشن محقق خوئی این است که من در مقام اول با شیخ منازعه دارم.

شیخ شرط را الزام و التزام دانسته اند. بعد هم در رساله ی شروطشان گفته اند که البته شرط یک معنای دیگر هم دارد که غیر از الزام و التزام است و از باب اشتراک لفظی هم هست. چون در یکی اشتقاق امکان دارد و در یکی امکان ندارد. محقق خوئی می فرماید خیر! به نظر من شرط همیشه یک معنا بیشتر ندارد و آن هم ربط است. بر خلاف شیخ که گفته است یکی از معانی محل نزاع شرط، الزام و التزام است.

وجود ابهام در اطلاق معنای شرط از دیدگاه محقق خوئی:

منتهی ابهامی که در فرمایش محقق خوئی هست این است که اگر شرط به معنای ربط است در این صورت آیا معنای شرط مختص ضمنی هاست؟ یعنی وقتی می گویم شرط به معنای ربط است، این ربط را در ضمنی ها قائل هستیم اما آیا در ابتدائی ها و استقلالی ها هم قائل هستیم؟!

محقق خوئی در رساله ی شروطنشان صریحا می گویند بله! این شرط اعم است. هیچ فرقی نمی کند. من یک ربطی دارم که به آن شرط می گویم. اگر در تکوین، علت و معلول را بحث کنم، این ها با هم ربط دارند. اگر در تکوین، سبب و مسبب را بگویم، این ها با هم ربط دارند. اگر در تکوین شرط و مشروط را بگویم، این ها با هم ربط دارند. اگر در تشریح، بگویم صلاة مشروط به طهارت است یعنی یک ربطی بین واقعیت صلاة و این طهارت، وجود دارد لذا طهارت را شرط می کنم.

البته مفصل توضیح داده اند که تفاوت بین تکوین و تشریح، در این است که اشتراط در یک جا واقعی است و در یک جا قراردادی است اما توقف در هر دو تا واقعی است. فرمایش ایشان را در مقدمه ی واجب خوانده ایم. ایشان می گفتند تفاوت مقدمه ی شرعی با مقدمه ی غیر شرعی، در اشتراط است نه در توقف. یعنی مثلا ربط علت به معلول، یک ربط واقعی است که ما می فهمیم اما ربط صلاة به طهارت یک ربط قراردادی است. اما اگر قرارداد را قبول کردیم دیگر توقف صلاة بر طهارت، واقعی است. ایشان می گوید در همه ی موارد، شرط یعنی ربط و هیچ تفاوتی با هم ندارند. در این مصباح الفقاهاة تعبیر روانی دارند. عبارتشان در مصباح قشنگ تر از عبارتشان در تنقیح در رساله ی شروط است.

ایشان می فرماید شروط تکوینی، همگی ابتدائی هستند و ضمنی نیستند. این تعبیر را در جاهای دیگر ندارند. می گویند شروط تکوینی که می گوئیم ربط هستند، می گوئیم معلول به علت ربط دارد، آیا این ها استقلالی است یا ضمنی؟ ربط معلول به علت در ضمن چیز دیگری نیست بلکه یک ربط واقعی و ابتدائی است. توقف معلول بر علت و ربط وجودی معلول به علت، یک ربط استقلالی و ابتدائی است و در ضمن چیز دیگری نیست. لذا اگر بخواهیم از آقای خوئی، رساله ی شروطشان را مبنا قرار بدهیم خیلی روشن به دو سوال ما جواب می دهند. یعنی می گویند شرط به معنای ربط است و این ربط هم همه جا هست و تعدد معنا هم عرفاً و لغةً در شرط وجود ندارد و این شرط هم که در همه جا هست، شامل استقلالی می شود، شامل ضمنی هم می شود بلکه ربط های معقولی و واقعی همگی استقلالی هستند. لذا ایشان می گویند ما به شیخ حق می دهیم که بگوید این شرط اطلاق دارد و استقلالی را می گیرد و ضمنی را هم می گیرد اما با این بیانی که ما - محقق خوئی - داشتیم. اصل این نظریه را هم گفتیم که از محقق ایروانی شروع شده است ولی این پر و بال دادنش مال خود محقق خوئی است.

منتهی ابهامی که وجود دارد این است که در بحث خیارات، که شیخ اصرار می کند شرط، فقط ضمنی است، محقق خوئی می گوید حق با شیخ است. ببینید! این گرفتاری ما با فرمایش محقق خوئی است. یعنی وقتی سوال دوم را از ایشان می پرسیم به مشکل می خوریم. یک جا فرموده است حق با شیخ است که گفته فقط شامل ضمنی هاست و یک جا فرموده است حق با شیخ است که گفته شرط اطلاق دارد.

در اول بحث لزوم معاطاة که شیخ قائل به اطلاق می شود، محقق خوئی اشکال می گیرد و می گوید ما قبول نداریم که شرط اطلاق داشته باشد، بلکه می گوییم شرط فقط ضمنی ها را می گیرد.

وجود یک احتمال برای رفع ابهام از دیدگاه محقق خوئی و دفع آن احتمال:

بعد ما یک احتمالی دادیم - ما این دو مقام را از هم جدا کردیم تا این احتمال خوب خودش را نشان دهد - احتمال دادیم که محقق خوئی بخواهد جدلی بحث کند و بگوید بنابر این که شرط به معنای الزام و التزام باشد، مختص به ضمنی هاست. این بحث قبلی ای که کردیم در این فضا بود که از محقق خوئی سوال کنیم که ما هو الشرط؟ بگوید هو الربط. بپرسیم هل له اطلاق؟ بگوید بله. اما الان اگر با شیخ بحث می کند و می گوید من فقط شرط را ضمنی می دانم، بگوییم در فضای قبول قول شیخ است. شیخ قائل است که شرط یعنی الزام و التزام بعد هم آقای خوئی بگوید در این فضا، شرط فقط ضمنی است.

اما متأسفانه، تقریرات ایشان این احتمال را هم تایید نمی کند. چون ایشان در تقریراتشان در ضمن بحث شیخ در آن مقدمه ی اختیارات که می خواهند اشکال صغروی بکنند می گویند اصلاً شرط به معنای ربط در ضمن چیز دیگری است نه الزام در ضمن چیز دیگری. یعنی آن جا صریحاً اشکال صغرویشان از باب ربط است نه از باب الزام و التزام. این ابهام اول فرمایش ایشان است.

ابهامی دیگر در کلام محقق خوئی:

یک ابهام دومی هم ما در فرمایش ایشان بررسی کردیم. بعضی ها می خواهند یک اشکال صغروی به شیخ بگیرند. آن اشکال صغروی این است که اگر بگوییم شرط به معنای الزام است و اگر بگوییم این الزام، ابتدائی ها را هم می گیرد، یعنی مقام اول را با شیخ همراه شویم و بگوییم که شرط به معنای الزام است و در مقام دوم هم با شیخ همراه شویم و بگوییم الزام، مطلق است و همان حرف شیخ در لزوم معاطاة و رساله ی شروطشان را قبول کنیم؛ اما آیا شرط به معنای الزامی که اطلاقش را هم قبول داریم، بر بیع هم صادق است؟ قبول داریم که شرط می تواند اطلاق داشته باشد اما انصافا وقتی که من این کتاب را به شما می فروشم، این مصداق الزام است؟ یا این که صدق الزام بر بیع درست نیست؟ این که عقلاء بیع را از معاملاتی می دانند که برایش لزوم قائل هستند، معنایش این نیست که به خود این عمل، الزام بگویند. نه از باب این که الزام، ابتدائی را نمی گیرد بلکه از این باب که صدق الزام بر بیع، لغةً و عرفاً غلط است.

حدس خود بنده این است که ظاهر اشکالی که ایشان در مساله ی خیارات به شیخ می خواهند بگیرند همین است هر چند عبارت مقداری اضطراب دارد. انصافا هم خیلی هم گشتم تا قرائنی پیدا کنم تا عبارت را هم درست کنم. این که بخواهیم با شیخ سلمنایی بحث کنیم باید این طوری باشد که ما قبول کنیم شرط الزام و التزام است. قبول هم می کنیم که این الزام و التزام هم اطلاق دارد. اما صدق این الزام و التزام بر این فروختن و خریدن، درست نیست. کسی به بایع، ملزم نمی گوید. کسی به مشتری، ملتزم نمی گوید. گفتیم این ابهام دوم عبارت محقق خوئی است.

این بحث های ما، بحث صغروی با محقق خوئی بود.

بیان تفصیلی مدعای کبروی محقق خوئی و نقاش در آن:

منتهی آقای خوئی یک بحث کبروی هم داشتند که تکلیف این کبری را هم الان معلوم کنیم تا دیگر با ایشان مشکلی نداشته باشیم. ایشان گفتند مدلول "المومنون عند شروطهم" یک وجوب وضعی نیست تا از آن لزوم در بیاید بلکه یک وجوب تکلیفی است. وجوب تکلیفی، خب معلوم است که یکی از احکام خمسسه ی تکلیفی است. وجوب وضعی یعنی مساله ی لزوم و اگر با "المومنون عند شروطهم" لزوم شرط را قائل شویم و اگر گفتیم شرط بر هر معامله ی ابتدائی ای هم صادق است آن موقع لزوم هر معامله ای از آن در می آید. مشهور در این فضا هستند که از حدیث شرط، لزوم در می آید. عرض هم کردم که مشهور می گویند "أوفوا بالعقود" لزوم دارد، "أوفوا بالشروط" هم لزوم دارد. یعنی این ها را از ادله ی لزوم می دانند. محقق خوئی می خواهد بگوید خیر! "أوفوا بالعقود" از ادله ی لزوم هست ولی "أوفوا بالشروط" از ادله ی لزوم نیست. یعنی ولو این که ما قبول کنیم که "أوفوا بالعقود" از ادله ی لزوم باشد - حالا آن جا هم خیلی بحث هست - اما "أوفوا بالشروط" را قبول نداریم. چرا؟ ایشان می فرمایند به خاطر این که در حدیث شرط، عنوان "المومنون" وجود دارد. یعنی "الشرط يجب علی المومن الوفاء به" جمله این طوری نیست که بگوییم "الشرط يجب الوفاء به". در "أوفوا بالعقود" عقد متعلق المتعلق است و موضوع می شود. در "أوفوا بالشروط" شرط، متعلق المتعلق است و موضوع می شود. یعنی "الشرط يجب الوفاء به"، "العقد يجب الوفاء به" محقق

خوئی فرمودند که در "أوفوا بالعقود" این طوری است. اما در "المؤمنون عند شروطهم" این طوری نیست. شما برگردان آن را هم مورد نظر قرار بدهید می گویند "الشرط يجب على المؤمن الوفاء به" ایشان می گویند وقتی عنوان "مومن" بیاید، این روایت، در عداد وجوب تکلیفی وفاء به شرط است. مثل آن ادله ای که بیان می کنند مومن دروغ نمی گوید. العیاذ بالله ممکن است مومن مرتکب فحشاء بشود اما دروغ نمی گوید. یزنی اما المومن لا یکذب. ایشان می گویند عنوان مومن این جا دارد وجوب تکلیفی درست می کند. لذا عرض کردم فرمایش ایشان با فرمایش محقق ایروانی فرق دارد. محقق ایروانی احتمال داده است که حدیث شرط در مقام یک حکم تکلیفی هم نیست بلکه می خواهد یک خصوصیت اخلاقی را برای مومن بیان کند. محقق خوئی می گوید این حدیث، بیان گر وجوب است ولی وجوبش تکلیفی است.

حالا نکته ای که ما باید بررسی کنیم این است که حضرت آقا! ما در "أوفوا بالعقود" هم عنوان مؤمنون در آیه ی شریفه داریم. آن جا در سوره ی مائده هم دارد که "یا أيها الذین آمنوا أوفوا بالعقود". اگر مساله ی وجود عنوان مومن، مانع است و شما می گویند اگر عنوان مومن نبود و حدیث شرط می گفت "الشرط يجب الوفاء به" ماحرفی نداشتیم و لزوم، وضعی می شد و لزوم چه برای مومن و چه برای کافر درست بود و ربطی به مساله ی ایمان نداشت اما صفت ایمان که می آید وجوب را تکلیفی می کند؛ خب حضرت آقا! در عقود هم همین طور است.

محقق خوئی خودشان این احتمال را داده اند. در تنقیح شان نیست اما در مصباح شان هست. ایشان فرمودند قبول دارم که در آن جا هم "یا أيها الذین آمنوا أوفوا بالعقود" داریم و آن جا هم بحث ایمان

است. منتهی آن جا "أوفوا" با جمله ی انشائی است. ایشان می فرماید "أوفوا" وقتی با صیغه ی أفعَل می آید و دستور می دهد، یک حیث دارد و وقتی جمله، جمله ی خبری است یک حیث دیگر دارد. حرف ایشان این است که در إخبار می خواهد مناط حکم را بگوید. می گوید حدیث شرط، دارد مناط حکم را می گوید و می گوید مناط این وجوب، ایمان است. چون این جا مناط حکم مطرح است و مناط حکم دارد در جمله ی خبری می آید لذا شما نمی توانید به غیر مومن تعمیمش بدهید و لذا وجوب، تکلیفی می شود. عرض کردم که ایشان می گوید وجوب وضعی اختصاصی به مومن ندارد. در این جا چون جمله، انشائی نیست. در "أوفوا بالعقود" انشاء است. مفسرین درست گفته اند که خطاب ایمان می خواهد بار تکلیف را سبک کند. یعنی ایمانتان هم کمک می کند به این که ملتزم به این لزومی که در معاملاتتان هست باشید. اما آن جا، یک جمله ی اسمیه و خبری تحویل نداده است که بگوید مناط حکم، ایمان است. پس توجه بفرمایید که محقق خوئی از یک طرف دنبال وجوب است نه یک حکم اخلاقی و از طرف دیگر دنبال این است که اصرار کند در این جمله ی خبریه به جهت وجود قید ایمان، مناط حکم متوقف بر ایمان است. اگر مناط حکم متوقف بر ایمان شد آن موقع تکلیف چیست؟

جواب مساله هم این است که خیر! إن شاء الله ما توضیح خواهیم داد که این جا خطاب چگونه خطابی است. آثار بحث های اصولی ما باید در تفسیر و تحلیل روایات خودش را نشان بدهد. شما وقتی "یا ایها الذین آمنوا"، "یا ایها المؤمنون" می گوید، با "المؤمنون عند شروطهم" نوع خطاب

را معین کنید و بعد هم تکلیفتان را با آن جمله ی اصولیون که می گویند این اخبار در مقام بعث است روشن کنید.

به نظر ما اگر اشکال آقای خوئی وارد باشد یعنی عنوان مومن دخیل باشد، حق با آقای ایروانی است و مساله یک مساله ی اخلاقی می شود و یا اگر در فضای آن خطاب قانونی و خطاب عمومی عقلانی مطرح شود، حق با مشهور است. البته مشهور باید تصریح کنند که این گونه جعل ها از باب خطاب قانونی است.

توضیحش برای جلسه ی بعد باشد تا بحث کبروی ما با محقق خوئی تمام شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.